

دیدگاه‌های تعلیمی و تربیتی حافظ

مرا تا عشق، تعلیم سخن کرد
حدیثم نکته هر محفلی بود

احمد خاتمی

در دیوان شریف خواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی، ابیاتی جلب نظر می‌کند که نشانگر توجه و عنایت خاص خواجه به مسئله «تعلیم و تربیت» است. گرچه مجموعه این ابیات در برگیرنده تمامی مسایل مربوط به تعلیم و تربیت نمی‌باشد و چنین انتظاری هم نباید داشت، ولی بدون شک تلویحات و تصریحات آموزشی و تربیتی خواجه، برای علاقه‌مندان به شعر و ادب و دست‌اندرکاران امر تعلیم و تربیت، دلنشین و در اکثر موارد راه‌گشا خواهد بود.

نکات تعلیمی و تربیتی خواجه را که غالباً متکی بر مضامین آیات و روایات است، می‌توان در چند

عنوان بررسی کرد:

۱. تعاریف و اصطلاحات
۲. اصول تعلیم و تربیت
۳. راه‌ها و روش‌ها در تعلیم و تربیت

۴. ویژگی‌ها و آثار تعلیم و تربیت

۵. هدف از تعلیم و تربیت

الف - تعاریف و اصطلاحات

واژه‌های مورد نظر در باب تعاریف و اصطلاحات، علم و عقل و معرفت است که محور اساسی و پایه‌های اصلی کار معلم و مربی است.

حافظ در دیوان خود همانند سایر عرفا، علم رسمی را ملاک و معیار سنجش انسانیت افراد به شمار نیاورده و علم عالمان در بند «قیل و قال» و عقل عاقلان محافظه کار دوراندیش را فاقد ارزش اعتباری می‌داند. زیرا اهل عرفان را اعتقاد بر این است که «قطع و یقین» از طریق «علم و عقل» برای انسان حاصل نمی‌شود و در مباحث علمی و استدلالات عقلی «یقین آفرین» نیستند، بلکه آنچه نزد ایشان معتبر و قابل اعتناست «معرفت» است و البته معرفت عرفا با علم علما فرق دارد:

در معنای معرفت و تفاوت آن با علم اختلاف است، بعضی گفته‌اند که معرفت تصوّر و علم تصدیق است. این دسته عرفان را برتر از علم می‌دانند و می‌گویند چون تصدیق واجب الوجود به واسطه محسوسات به ناچار امری معلوم است، پس تصوّر حقیقت او امری برتر از طاقت بشر است. زیرا چیزی تا شناخته نشود جستن ماهیت آن ممکن نیست. بنابراین هر عارفی عالم است ولی هر عالمی عارف نیست.^۱

در نفایس الفنون آمده است: معرفت «شناختن معلوم مجمل است در صورت تفصیل و از اینجا لازم می‌آید که علم مقدمه معرفت باشد و مرتبه او پیش از مرتبه معرفت^۲».

خواجه عبدالله انصاری در تعریف معرفت گفته است: «احاطه بعین الشیء کما هو» و صاحب مرصاد العباد، معرفت را معرفت ذات و صفات خداوندی دانسته و گفته است: معرفت حقیقی، معرفت ذات و صفات خداوندی است، چنانکه فرمود «فاحببت ان اعرف» و معرفت را سه گونه دانسته است: معرفت عقلی، معرفت نظری و معرفت شهودی^۳.

در این که آیا علم و عقل در کسب معرفت مورد نظر عرفا تأثیری دارد یا خیر نیز، اختلاف نظر است، حاصل کلام آن است که صوفی در پی شناختن خداست و می‌کوشد که برای شناختن او راهی به دست آورد و ماحصل گفتار او در این موضوع این است که انسان به وسیله حواس خود نمی‌تواند به معرفت الهی برسد، زیرا خدا شی‌ای مادی نیست که به وسیله حواس ادراک شود و شرط معرفت

جنسیت است. «تعقل» نیز ممکن نیست. زیرا خدا نامحدود است و به فهم و تصور در نمی‌آید «منطق و عقل» بشری هیچ وقت نمی‌تواند از محدود تجاوز کند، «فلسفه» احوال است. کتاب و دفتر و علم و قال و قیل و مدرسه، وجدان را جامد می‌سازد و فکر حقیقت‌جو را با ابری از کلمات میان تهی تاریک می‌کند، یعنی او را به اسم مقید ساخته و از مسمی دور می‌سازد. به گفته حافظ:

ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست

(۴۸/۷)

در جمیع کتب صوفیه اعم از نظم یا نثر این مضامین مکرر است... حاصل آن که علم باید در راه تصفیه قلب به کار رود، زیرا منبع معرفت، قلب پاک است و بس...» و از همین روست که غالب اعظم عرفا و متصوفه در مرحله‌ای از مراحل سیر و سلوک تمام آنچه را که از آثار و مقدمات در «علم ورق» نزد خود داشته‌اند، شسته و با سلاح عشق و معرفت به نزاع با عقل و علم رسمی برخاسته‌اند تا آنجا که ابوالحسن خرقانی (عارف نامی قرن پنجم) فریاد «از عقل کاری ساخته نیست» سر داده و امام ابوالقاسم قشیری (از اعظم عرفا و نویسندگان قرن پنجم) محکم‌ترین علوم را دورترین آنها از دلیل دانسته: اقوی العلوم ابعدھا من الدلیل. و مولانا جلال الدین رومی، پای استدلالیان را چوبین دانسته و آن را سخت بی‌تمکین خوانده است.

به هر حال در نظر حافظ «معرفت» مرتبه‌ای بالاتر و والاتر از «علم» را به خود اختصاص داده است و قریب به مضامین عرفا را می‌توان در دیوان حافظ یافت:

به کوی میکده یارب سحر چه مشغله بود

که جوش شاهد و ساقی و شمع و مشعله بود

حدیث عشق که از حرف و صوت مستغنی است

به ناله و دف و نی در خروش و ولوله بود

مباحثی که در آن حلقه جنون می‌رفت

ورای مدرسه و قیل و قال مسئله بود

(۲۱۵/۱-۳)

خرد هر چند نقد کاینات است چه سنجد پیش عشق کیمیاگر

دل چو از پیر خرد نقد معانی می کرد عشق می گفت به شرح آنچه بر او مشکل بود
(۲۰۷/۳)

کرشمه تو شرابی به عاشقان پیمود که علم بی خبر افتاد و عقل بی حس شد
(۱۶۷/۸)

ابیات زیر شواهد دیگری بر نفی ارزش علم و عقل رسمی و مؤید تفاوت آنها با معرفت است:
قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس که نه هر کاو ورقی خواند معانی دانست
(۴۸/۲)

ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست
(۴۸/۷)

بشوی اوراق اگر همدرس مایی که درس عشق در دفتر نگنجد
(۱۶۲/۶)

از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت یک چند تا که خدمت معشوق و می کنم
مطرب کجاست تا همه محصول زهد و علم در کار بانگ و سربط و آواز نی کنم
(۳۵۱/۲-۳)

چون صبا مجموعه گل را به آب لطف شست کج دلم خوان گر نظر بر صفحه دفتر کنم
(۳۴۶/۷)

هشدار که گر وسوسه عقل کنی گوش آدم صفت از روضه رضوان به در آبی
(۴۹۴/۲)

البته حافظ اصطلاحات دیگری را هم با معنای «معرفت» به کار گرفته است مثلاً:

ادب:

حافظ علم و ادب ورز که در مجلس شاه هر که را نیست ادب لایق صحبت نبود
(۲۰۸/۷)

هنر:

قلندران حقیقت به نیم جو نخرند قباى اطلس آن کس که از هنر عاری است
(۶۶/۷)

خبر:

ای بی خبر بکوش که صاحب خبر شوی تا راهرو نباشی کی راهبر شوی؟
(۴۸۷/۱)

... و

ب - اصول

در بحث اصول تعلیم و تربیت، فطری بودن علم جویی و معرفت‌طلبی و قابلیت استعداد فردی مورد توجه حافظ است. خواجه سعی دارد تا علم جویی و معرفت‌طلبی را به عنوان یک امر فطری که ریشه در ذات و درون انسان دوانیده، مطرح کند:

گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم گفت آن روز که این گنبد مینا می کرد
(۱۴۲/۵)

در تأیید نظر حافظ، علاوه بر بحث‌های عمیقی که در مسئله فطرت و به تخصیص در باب علم جویی و معرفت‌طلبی که در کتب مربوطه مسطور است، اخبار و احادیث فراوانی را نیز می‌توان برشمرد که به خاطر رعایت اختصار به ذکر دو حدیث بسنده می‌شود:

«العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء من عباد الرحمن...»

«العلم علمان، فعلم فی القلب فذلک علم نافع...»

و بر همین اساس حافظ ذهن خوانندگان اشعار و جویندگان افکارش را به فطری بودن علم و معرفت الهی به عنوان گوهر تعلیم و تربیت سوق می‌دهد و آنها را به تهذیب این گوهر ارزشمند توصیه می‌کند:

هر که آینه صافی نشد از رنگ هوی دیده اش قابل رخساره حکمت نبود

به دنبال طرح و پذیرش این اصل، حافظ بر اصل دیگری به نام «قابلیت استعداد ذاتی» تکیه می‌کند. به نظر او اگر کسی از قوه و استعداد خدادادی اش استفاده نکند و استعداد ذاتی خود را شکوفا نسازد و در صدد تربیت و رشد استعدادهای خود برنیاید و زمینه انتقال این قوه را به فعل

فراهم ننماید، هرگز روی معرفت را نخواهد دید و طعم سعادت را نخواهد چشید:

روی جانان طلبی آینه را قابل ساز
ورنه هرگز گل و نرگس ندمد ز آهن و روی
(۴۸۵/۶)

گوهر پاک بیاید که شود قابل فیض
ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود
(۲۲۷/۳)

حافظ نهاد نیک تو کامت برآورد
جان ها فدای مردم نیکو نهاد باد
(۱۰۲/۷)

و به اعتقاد وی عامل بسیار مؤثر در ظهور این اصل، سعی و کوشش است:

مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب
به راحتی نرسید آن که زحمتی نکشید
(۲۳۹/۴)

به سعی و کوشش اگر مزد بایدت ای دل
کسی که کار نکرد مزد رایگان نبرد
و معتقد است تا وقتی خواستن و تلاش برای دست یابی به خواسته ها وجود نداشته باشد، «درد»
انسان همچنان بی «درمان» خواهد ماند. اظهار درد است که طبیب را متوجه بیمار می سازد و او را به
بالین بیمار می کشاند:

طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک
چو درد در تو نبیند که را دوا بکند
(۱۸۷/۴)

عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد
ای خواجه درد نیست و گرنه طبیب هست
(۶۳/۵)

«اصل و نسب» نیز در تفکر حافظ تأثیری در معرفت آموزی و علم جویی ندارد، هر چه هست خود
شخص است. اگر انسان نخواهد، حسب و نسب، مفید فایده واقع نخواهند شد و از فضل پدر، پسر
را نصیبی نیست:

تاج شاهی طلبی، گوهر ذاتی بنما
ور خود از گوهر جمشید و فریدون باشی
(۴۵۸/۶)

چو مستعد نظر نیستی، وصال مجوی که جام جم ندهد سود، گاه بی بصری
(۴۵۲/۱۰)

چنگ در پرده همی می دهدت پند ولی وعظت آنگه دهدت سود که قابل باشی
(۴۵۶/۳)

ج - راه‌ها و روش‌ها

اما برای کسب معرفت، در دیوان حافظ راه‌ها و روش‌ها و گاه وسایل و ابزاری معرفی شده که از آن جمله، وقت شناسی است. اصولاً وقت و اغتنام فرصت از نظر مذهب به ویژه از دیدگاه اهل تصوف و عرفان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. برای کسب معرفت و ره‌یابی به وادی حقیقت باید وقت شناس بود.

به نظر حافظ اگر آدمی وقت را درنیابد و آن را عزیز ندارد و فرصت‌های مناسب برای تزکیه نفس را از دست بدهد، از تعالی و ترقی در مسیر کمال انسانی باز خواهد ماند و به هدف نهایی نخواهد رسید:

وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی حاصل از حیات ای جان این دم است تا دانی
(۴۷۳/۱)

قدر وقت ار شناسد دل و کاری نکند بس خجالت که از این حاصل اوقات برد
(۳۷۳/۹)

هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار کس را وقوف نیست که انجام کار چیست
(۶۵/۲)

دلا ای دولتی طالع که قدر وقت می دانی

گوارا باد این عشرت، که داری روزگاری خوش
و با فریادی از عمق جان، خود و دیگران را به غفلتی که از گذران عمر دارند، متوجه می‌سازد که:
ای دل شباب رفت و نچیدی گلی ز عمر پیرانه سر مکن هنری ننگ و نام را
(۷/۵)

مهل که عمر به بیهوده بگذرد حافظ بکوش و حاصل عمر عزیز را دریاب
(۲۶۳/۷)

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش
کی روی؟ ره ز که پرسی؟ چه کنی؟ چون باشی؟
(۴۵۵/۶)

علاوه بر وقت شناسی به مفهومی که اشاره شد، حافظ بر وقت به معنای زمان خاص نیز عنایت دارد. «وقتی» که برای کسب معرفت و کشف حقیقت و آشنایی با رموز و اسرار خلقت مناسب است. حافظ، «نیمه شب» و «سحرگاه» را بهترین اوقات برای تعلیم و تزکیه دانسته و توفیقات خود را در گرو این اوقات می داند:

به هیچ وجه دگر نیست حاجت ای حافظ دعای نیمه شب و ورد صبحگاهت بس

مرو به خواب که حافظ به بارگاه قبول زورد نیمه شب و درس صبحگاه رسید
(۲۴۲/۹)

مرا در این ظلمات آنکه رهنمایی کرد نیاز نیمه شبی بود و گریه سحری

همت حافظ و انفاس سحرخیزان بود که زیند غم ایام نجاتم دادند
(۱۸۳/۸)

و سرانجام:

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود
(۲۱۶/۱۰)

از نکات دیگر مورد توجه حافظ در امر تعلیم و تربیت صبر و بردباری در برابر سختی هاست که در قرآن کریم و کلام معصومین (ع) نیز جایگاهی رفیع را به خود اختصاص داده است و مناسب ترین آیه ای که می تواند مؤید بحث مورد نظر باشد؛ آیه (۶۹) از سوره کهف است: وقتی حضرت موسی (ع) از حضرت خضر کمک می طلبد و از او یاری و راهنمایی می خواهد و او به دلایلی که در قرآن و کتب تفسیری مذکور است، امتناع می کند، حضرت موسی در مقام رسالت و در عین حال در مقام طالب معرفت می گوید: «ستجدنی انشاء الله صابراً». یعنی مرا به خواست خدا، صابر و

خویشتن دار خواهی یافت. و این آیه اهمیت صبر و بردباری را در امر مهم تعلیم و تربیت بیان می‌دارد. حافظ، صبر را مشکل گشا و عاملی بسیار مؤثر در فایق آمدن بر ناراحتی‌ها و سختی‌ها - که لازمه راه تعلیم و تربیت است - می‌داند و می‌گوید:

هاتف آن روز به من مژده این دولت داد که بر آن جور و جفا صبر و ثباتم دادند
(۱۸۳/۶)

ساقی بیا که هاتف غییم به مژده گفت با درد صبر کن که دوا می‌فرستمت
(۹۰/۹)

این همه قند و شکر کز نی کلکم ریزد اجر صبوری است کز آن شاخه نباتم دادند
(۱۸۳/۷)

صبر کن حافظ به سختی روز و شب عاقبت روزی بیایی کام را
(۸/۹)

این که پیرانه سرم صحبت یوسف بناخت اجر صبوری است که در خانه احزان کردم
(۳۱۹/۸)

گرت چو نوح نبی صبر هست در غم طوفان بلا بگردد و کام هزار ساله برآید
(۲۳۴/۶)

و بالاخره:

حافظ صبور باش که در راه معرفت هر کس که جان نداد، به جانان نمی‌رسد

«بندپذیری و استفاده از تجربیات دیگران» هم از نکات دیگری است که حافظ به جویندگان علم و معرفت حقیقی توصیه نموده است. گوش دل به سخنان و درس‌های اهل نظر سپردن و اندرزها و توصیه‌های ایشان را به جان و دل خریدن، کوتاه‌ترین و مطمئن‌ترین راه‌ها برای دست‌یابی به زلال معرفت و راه‌یابی به چشمه حقیقت است:

پیران سخن به تجربه گفتند، گفتند
هان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن
(۳۹۸/۵)

جوانا سر متاب از پند پیران
که پند پیر از بخت جوان به
(۴۱۹/۸)

در مکتب حقایق، پیش ادیب عشق
هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی
(۴۸۷/۲)

نصیحتی کنت بشنو و بهانه مگیر
هر آنچه ناصح مشفق بگویدت پذیر
(۲۵۶/۱)

پند حکیم محض ثواب است و عین خیر
فرخنده بخت آنکه به سمع رضا شنید
(۲۴۳/۱۱)

نصیحت گوش کن کاین در بسی به
از آن گوهر که اندر سینه داری
(۱۸۳/۷)

گر این نصیحت شاهانه بشنوی حافظ
به شاهراه طریقت گذر توانی کرد
(۱۴۳/۱۱)

از راه ها و روش های دیگری که حافظ بر آن تکیه دارد «گزینش استاد» و اطاعت از اوست:
سعی ناکرده در این راه به جایی نرسی
مزد اگر می طلبی طاعت استاد بپر
(۲۵۰/۶)

به نظری نداشتن استاد و پیر موجب ضلالت و گمراهی انسان است:

قطع این مرحله بی‌همراهی خضر مکن ظلمات است، بترس از خطر گمراهی

(۴۸۸/۶)

حافظ، راه رسیدن به مقصود و کسب معارف را در خدمت نمودن به استاد می‌داند و می‌فرماید:

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد که چند سال به جان خدمت شعیب کند

(۱۸۸/۶)

و در نهایت ظرافت اشاره می‌کند که، هر کسی هم لیاقت کسب مقام رفیع استادی و تکیه زدن بر جایگاه مقدس معلمی را ندارد و بر رهروان راه معرفت و سالکان طریق حقیقت لازم است تا با تحقیق کافی در صدد یافتن استادی برآیند که از نظر شایستگی در حد کمال و از نظر دینداری محرز و مراتب شناخت او مسلم باشد تا بتواند مشکلات را حل نموده و با دم مسیحایی خود، وجود ناتوان آدمی را توان و کام خشک شاگرد حق جو را زلال معرفت بخشد. استادی دردمند و درد آشنا، راه یافته و راه رفته:

طیب راه نشین درد عشق نشناسد برو به دست کن ای مرده دل مسیح دمی

(۴۷۱/۵)

از راه‌ها و روش‌های دیگر «حفظ کردن» یا به اصطلاح خود خواجه «از برکردن» است. این راه اگر چه ممکن است مورد اتفاق همه صاحب نظران نباشد، ولی از دیدگاه حافظ از روش‌های بسیار مؤثر شمرده شده و خود به این شیوه عمل نموده است و خود قرآن کریم را به چهارده روایت از برداشته است:

عشقت رسد به فریاد گر تو بسان حافظ قرآن ز بر بخوانی با چهارده روایت

(۹۴/۱۱)

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری

(۴۴۷/۷)

و در این مقوله ابیات متعددی از حافظ را می‌توان گواه گرفت که از ذکر آنها خودداری و تنها به بیتی که در آن شاعر از بر کردن شعر خود را توصیه می‌نماید، بسنده می‌شود:

پس از ملازمت عیش و عشق مه رویان ز کارها که کنی شعر حافظ از بر کن

(۳۹۷/۱۲)

دیگر از توصیه‌های حافظ که به نظر می‌آید تحت این عنوان می‌گنجد، مغتنم شمردن فرصت

جوانی و استفاده از نیروی جوانی است.

شاید حافظ به استناد آیه شریفه «و آتیناه الحکم صبیاً ۴» که در آن دوران حکمت آموزی به یحیی (ع) را دوران جوانی وی دانسته است، دوره جوانی را مناسب ترین دوره علم آموزی و معرفت اندوزی می داند و هشدار می دهد تا حال و هوای جوانی، جوانان را از فراگیری باز ندارد که چنین موقعیت مناسبی، برای دست یابی به کمالات والای انسانی، تکرار نخواهد شد:

جوانا! سر متاب از پند پیران که پند پیر از بخت جوان به

(۴۱۹/۸)

در مکتب حقایق، پیش ادیب عشق هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی

(۴۸۷/۲)

و دیگر از روش های تعلیم و تربیت، «به اخلاص و صدق» کوشیدن است. به نظر وی ملکه صدق و اخلاص، در نزول اشراق بر قلب و درخشش گوهر حکمت در وجود آدمی، سخت مؤثر است: به صدق کوش که خورشید زاید از نفست که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست

(۲۸/۶)

نظر پاک توان در رخ چنان دیدن که در آینه نظر جز به صفا نتوان کرد

(۱۳۶/۶)

د- ویژگی ها و آثار

طبیعی است که هر نوع تعلیم و تربیتی، آثار و ویژگی هایی را در متعلمان خود به دنبال دارد. در تعلیم و تربیت حافظ نیز این ویژگی ها و آثار را می توان بدین شرح برشمرد:

۱. دوری از ریا و خودپسندی

در نظر او تعلیم و تربیتی که انسان را خودخواه و خودبین نماید و کبر و ریا را برای صاحبش به ارمغان آورد، مردود است. شرط ورود به حرم «لقا» و دیدار یار که هدف غایی و مقصود نهایی تعلیم و تربیت است، دوری از هوی و هوس و پرهیز از وسوسه نفس و به طور خلاصه اجتناب از کبر و ریاست:

اگر از وسوسه نفس و هوی دور شوی بی شکی راه بری در حرم دیدارش
در جمع اهل معرفت که آگاه بر اسرار حقند، خود نشان دادن و ربای علمی نمودن، نشانه نادانی و
علامت بی‌خردی است. یکی از شرایط کسب مقامات معنوی خود ندیدن و از زنجیر خودی رستن
است:

تا فضل و علم بینی بی معرفت نشینی یک نکته ات بگویم خود را مبین که رستی
(۴۳۴/۵)

باید (خود) را که مظهر ریا و شرک است خراب کرد و نقش خود را بر آب زد!
به می پرستی از آن نقش خود بر آب زدم که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن
(۳۹۳/۵)

باید (خود) را در مجموعه عالم هستی هیچ انگاشت و هرگونه خود بزرگ دیدن را خلاف ادب
دانست:

در محفلی که خورشید اندر شمار ذره است خود را بزرگ دیدن، شرط ادب نباشد

۴. تواضع و فروتنی

دیگر از آثار تعلیم و تربیت مور دنظر حافظ «تواضع و فروتنی» است که نقطه مقابل کبر و غرور
است:

حافظ افتادگی از دست مده زآنکه حسود عرض و مال و دل و دین بر سر مغروری کرد
(۱۴۱/۶)

در حدیث قدسی است که تواضع سبب تقرب به خدا و تکبر موجب دوری از اوست:
«کما ان اقرب الناس منی يوم القیامه المتواضعون، ذلک، ابعده الناس منی يوم القیامه
المتکبرون»^۵

۳. سکوت و پرهیز از بیهوده گویی

دیگر از ارمان‌های تعلیم و تربیت اسلامی «سکوت» است. «انّ للعالم ثلاث علامات: العلم و
الحلم و الصمت»^۶ و در حدیث قدسی است که سکوت خود عبارت بل اول عبارت است: «اول العباده
الصمت»^۷

در بساط نکته دانان خودفروشی شرط نیست یا سخن دانسته گو ای مرد بخرد یا خموش

۴. حسن خلق

دیگر از شروط عالم بودن به همراه داشتن حسن خلق است. در مجموعه تعالیم اسلامی برای حسن خلق و همراهی آن با علم به عنوان یک بعد قوی از تربیت، شواهد فراوانی وجود دارد. در حدیث قدسی است: «یا محمد علیک بحسن الخلق، فان سوء الخلق ینهب بخیر الدنیا و الاخره»^۸

ای پیامبر بر تو باد اخلاق پسندیده زیرا اخلاق بد، خیر دنیا و آخرت را از بین می برد. قرآن کریم هم، علت موفقیت پیامبر را در جذب مردم اخلاق پسندیده آن حضرت دانسته و فرموده است که اگر تو بدخوی بودی هر آینه مردم از گرد تو پراکنده می شدند.

به حسن خلق توان کرد صید اهل نظر به دام و دانه نگیرند مرغ دانسا را
(۱۵۶/۱)

۵. تحمل اندیشه های دیگران

از نکات دیگری که از اشعار حافظ به عنوان اثر تعلیم و تربیت استنباط می شود این است که انسان تربیت شده در حوزه اسلامی، می بایست اندیشه های دیگران را بشنود و پس از نقد و بررسی، بهترین ها را برگزیند.

این نکته ظریف که راه گشای بسیاری از مشکلات جوامع بشری است، در قرآن کریم و اخبار و احادیث نیز مورد توجه و عنایت خاص قرار گرفته است: «فبشر عبدالذین یستمعون القول فیتبعون احسنه»^۹.

و در کلام حضرت عیسی (ع) است که حق را از اهل باطل بگیرید ولی باطل را از اهل حق نستانید، شما ناقدان کلام باشید.

حافظ از خصم خطا گفت نگیریم بر او و بر به حق گفت، جدل با سخن حق نکنیم
(۳۷۸/۸)

۶. نیکوکاری

در تفکر حافظ «نیکوکاری» هم به عنوان ویژگی دیگری از ویژگی های تعلیم و تربیت است.

بر این رواق زبرجد نوشته اند به زر که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند
(۱۷۹/۸)

ده روز مهر گردون، افسانه است و افسون نیکی به جای یاران، فرصت شمار یار را
(۵/۳)

۷. قناعت و خرسندی

در پرتو تعلیم و تربیت صحیح، آدمی به زیور «قناعت» آراسته می‌گردد و به میزان زحماتی که برای کسب معرفت کشیده و مشقّاتی که برای طیّ مدارج کمال متحمّل شده است از نعمت قناعت و خرسندی بهره‌مند می‌گردد. تا آنجا که سودی در بازار عالم جز برای انسان قانع و خرسند نمی‌یابد:
در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است
خدایا منعمم گردان به درویشی و خرسندی

گنج زر گر نبود کنج قناعت باقی است آنچه او داد به شاهان به گدایان این داد
(۱۱۲/۴)

و چنین انسانی است که غم خوردن برای روزی را امری بیهوده می‌پندارد و سوار بر مرکب قناعت از همه دنیا بی‌دون می‌گذرد:

پس زانو منشین و غم بیهوده مخور چون ز غم خوردن تو رزق نگردد کم و بیش
بشنو این نکته که خود را ز غم آزاد کنی خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی
(۴۸۱/۱)

۸. بی‌رغبتی به دنیا

از نشانه‌ها و آثار دیگر این نوع تعلیم و تربیت، زهد به همان معنای دقیق یعنی بی‌رغبتی به دنیا - نه بی‌توجهی - است. در تفکر اسلامی دنیا فی نفسه زشت نیست، در دنیا ماندن و اسیر دنیا شدن زشت و ناپسند است. استفاده از دنیا و مواهب دنیا فی نفسه مذموم نیست، بلکه تعلق و وابستگی به آن از نظر شرع مقدّس مذموم است.

در منطق اسلام دنیا مزرعه آخرت و تجارت خانه اولیای خداست. در نهج البلاغه امیرالمؤمنین (ع) مردی را که می‌پنداشت دنیا مذموم است ملامت کرده، و او را به اشتباهش آگاه نموده است^۱
شیخ عطار این موضوع را به شعر درآورده، می‌گوید:

آن یکی در پیش شیر دادگر
 حیدرش گفتا که دنیا نیست بد
 هست دنیا بر مثال کشت زار
 زآنکه عزّ و دولت دین سر به سر
 تخم امروزینه فردا بر دهد
 پس نکوتر جای تو دنیای توست
 تو به دنیا در مشو مشغول خویش
 چون چنین کردی تو را دنیا نکوست
 ذم دنیا کرد بسیاری دگر
 بد تویی زیرا که دوری از خرد
 هم شب و هم روز باید کشت و کار
 جمله از دنیا توان برد ای پسر
 ور نکاری «ای دریغ» بر دهد
 زآنکه دنیا توشه عقبای توست
 لیک در وی کار عقبا گیر پیش
 پس برای دین، تو دنیا دار دوست

حافظ نیز با همین تفکر دنیا را قابل دل بستن نمی داند:

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است بیار باده که بنیاد عمر بر باد است

(۳۷/۱)

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

(۳۷/۲)

و دنیا در نظر او و همه کسانی که مانند او می اندیشند کاملاً بی ثبات و ناپایدار است:

قومی به جدّ و جهد نهادند وصل دوست قومی دگر حواله به تقدیر می کنند

(۲۰۰/۸)

فی الجملة اعتماد مکن بر ثبات دهر کاین کارخانه ای است که تغییر می کنند

(۲۰۰/۹)

و بی وفایی دنیا را نسبت به کسانی که توقعی از دنیا دارند چنین بیان می کند که:

برو از خانه گردون به درو نان مطلب کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را

(۹/۷)

و بر تجمل پرستی و زیاده طلبی که از خصایص مذموم است اشاره می نماید و توجه می دهد که:

هر که را خوابگه آخر دل مثنی خاک است گو چه حاجت که به افلاک کشی ابوان را؟

(۹/۸)

به علاوه در دیوان حافظ ابیاتی یافت می شود که سرانجام زمامداران و جویندگان نان و نام را به

تصویر کشانده و عاقبت آنان را برای پندپذیری دیگران به نمایش گذاشته است:

بیافشان جرعه‌ای بر خاک و حال اهل دل بشنو که از جمشید و کیخسرو فراوان داستان دارد
(۱۲۰/۶)

که آگه است که کاووس و کی کجا رفتند؟ که واقف است که چون رفت تخت جم بر باد؟
(۱۰۱/۵)

جایی که تخت و مسند جم می‌رود به باد گر غم خوریم خوش نبود، به که می‌خوریم
(۳۷۲/۳)

و در پایان:

جهان چو خلدبرین شد به دور سوسن و گل ولی چه سود که در وی نه ممکن است خلود
(۲۱۹/۶)

۹. عمل به علم و آموخته‌های تربیتی

دیگر از آثار و نشانه‌هایی که می‌بایست معلمان و مربیان به آن اهتمام ورزند و دانشجویان و دانش‌پژوهان خود را بدان بیارایند، عمل به دست‌آوردهای آموزشی و پرورشی است. زیرا پند و نصیحت و رفتار و کردار عالمان بی‌عمل قطعاً در دیگران تأثیر مطلوبی نخواهد داشت. از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: «ان العالم اذا لم يعمل بعلمه زلت موعظه عن القلوب كما يزل المطر عن الصفا» (اگر عالم و دانشمند به علم خود عمل نکند موعظه و اندرز او از دل‌ها می‌لغزد آنچنان که باران از روی سنگ صاف بلغزد).

عنان به میکده خواهیم تافت زین مجلس که وعظ «بی‌عملان» واجب است نشنیدن
(۳۹۳/۷)

مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ چرا که وعده تو کردی و او به جا آورد
(۱۴۵/۷)

نصیحتی کمنت یاد گیر و در عمل آر که این حدیث ز پیر طریقتم یاد است
(۳۷/۶)

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
(۱۳۳/۷)

حافظ خام طمع، شرمی از این قصه بدار عملت چیست که مزدش دو جهان می خواهی
(۴۸۸/۹)

۱۰. مناعت طبع و بزرگواری

از جمله صفات ارزشمند آدمی مناعت طبع و بلندی همت است که تنها در پرتو تعلیم و تربیت صحیح حاصل می شود و به نظر حافظ اگر شجره تعلیم و تربیت به بار مناعت طبع نشیند و ثمره بزرگواری نداشته باشد، فاقد ارزش و اعتبار است. به نظر او توفیق در گروهت عالی است:
ذره را تا نبود همت عالی حافظ طالب چشمه خورشید در خشان نبود

(۲۲۷/۸)

و دست یابی به چنین صفت پسندیده ای است که باعث دفع صفات رذیله انسانی شده و شخصیت اصلی و هویت خلیفه الهی انسان را شکوفا می سازد. اصولاً آن کس که تحت تعلیم و تربیت اسلامی رشد کرده، می بایست از حدّ اعلای بزرگواری و مناعت طبع برخوردار باشد و البته این از کبر و خودپسندی جدا است.

گر چه گردآلود فقرم شرم باد از همتم گر به آب چشمه خورشید دامن تر کنم
(۳۴۶/۱۰)

من که دارم در گدایی گنج سلطانی به دست کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم
(۳۴۶/۹)

با وجود بینوایی رو سیه بادم چو ماه گر قبول فیض خورشید بلند اختر کنم

شاهدان در جلوه و من شرمسار کیسه ام بار عشق و مفلسی صعب است و می باید کشید
(۲۴۰/۲)

قحط جود است آبروی خود نمی باید فروخت باده و گل از بهای خرقه می باید خرید
(۲۴۰/۳)

۱۱. دستگیری و کمک به دیگران

از ویژگی های دیگر تعلیم و تربیت از نظر حافظ، نوع دوستی و کمک به هموعان است. در

حدیث نبوی است: «من أصبح ولم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم».

کسی را که دستت رسد دست گیر که فردا همان باشدت دستگیر

چو غنچه گر چه فرو بستگی است کار جهان تو همچو باد بهاری گره گشا می باش
(۲۷۴/۵)

آن کس که اوفتاد خدایش گرفت دست گو بر تو باد تا غم افتادگان خوری
(۴۵۱/۲)

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست
(۱۹۰/۳)

و البته کمک رساندن به دیگران بی اجر هم نخواهد ماند:

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من به جز از کشته ندروی
(۴۸۶/۸)

شوشگاه علوم و معارف فراهی

امتحان کن که بسی گنج مرادت بدهند اگر خرابی چو مرا لطف تو آباد کند
(۱۹۰/۳)

و به «کمک نهانی» به عنوان یک نکته بسیار ظریف اخلاقی نیز توجه می دهد:

پنهان ز حاسدان به خورم خوان که منعمان خیر نهان برای رضای خدا کنند
و در همین مقوله «بذل و بخشش» و «دست گشادگی» را نیز می توان در دیوان حافظ جست:
چو گل گر خرده ای داری خدا را صرف عشرت کن

که قارون را غلط هاداد سودای زراندوزی

(۴۵۴/۲)

ای نور چشم من سخنی هست گوش کن چون ساغر ت پر است بنوشان و نوش کن
(۳۹۸/۱)

هـ - هدف تعلیم و تربیت

بدون هیچ گونه تردید و ابهامی می توان گفت که رشد و تعالی انسان هدف اصلی و مقصود نهایی تمامی نظام های تعلیمی و تربیتی است. همه نظام ها و مکاتب مدعی اند که می خواهند انسانی کامل و رشد یافته و سعادتمند پرورانند. در این هدف همه متفق القولند و سبب اختلاف، برداشت های مختلفی است که از سعادت و کمال انسان دارند.

اسلام نیز در طرح مباحث تعلیم و تربیت همین هدف را تعقیب می کند و هدف نهایی را از ارسال رسل و انزال کتب، ساختن انسان های کامل می داند.

گر چه بحث پیرامون «انسان کامل» که از عمده ترین مباحث دینی و از محورهای تفکر عرفانی است، در این مقاله مختصر نمی گنجد، ولی به طور خلاصه می توان گفت: در تفکر اسلامی، انسان کامل انسانی است که همه قوا و استعداد های کمالی را در حدّ اعلا به فعلیت رسانده، شرافت و کرامت خود را به دست آورده و جایگاه رفیع خویش را بازیافته است. انسانی است که مدارج عالی انسانی را طی نموده و با سیر و سلوک عقلی و عملی به زلال معرفت دست یازیده و با فنای در حق، بقا و جاودانگی را برای خویش فراهم آورده و فارغ از هر گونه تعلق و وابستگی با خدای خویش دمساز شده است.

حافظ نیز به عنوان یک مسلمان عارف که با تفکر و اندیشه اسلامی کاملاً آشناست، مضامین دقیقی تعلیمی و تربیتی اسلام را از دریچه هنری، ادبی و عرفانی خود در دیوان شریفش به تصویر کشیده است. انسان در تفکر عرفانی حافظ با انسان فلاسفه متفاوت است، اصولاً انسان عرفانی مقامی والاتر از انسان فلسفی دارد، انسان در بینش عرفانی مظهر تام و تمام خداست. آینه تمام نمای حق است زیرا خدا او را بر صورت خود خلق نموده است: «انّ الله خلق آدم علی صورته»^{۱۱}

انسان در تفکر فلسفی ذات و جوهری جز عقل ندارد و غیر از عقل همه چیز وسیله است، من انسانی در تفکر فلسفی یعنی قوه فکر و تفکر منطقی انسان، ولی من حقیقی در بینش عرفانی، حقیقی است که از آن به دل تعبیر می شود. دل مرکز احساسات و خواسته های عارف است. و عارف برای خواسته ها، به ویژه عشق که قوی ترین حس در انسان است، ارزش و اهمیت زیادی قایل است. دل در نزد عارفان از همه عالم بزرگ تر است زیرا دل دمیدن گاه روح الهی است:

این جهان خم است و دل چون نهر آب این جهان حجره است و دل شهری عجاب

توجه به خود:

اساس عرفان بر توجه به خود یا به تعبیری دل‌گرایی و انصراف از بیرون است. در این باره بسیار گفته و نوشته‌اند. اعتقاد عرفا بر این است که حقیقت هستی که خدای تعالی است، در خود انسان و نزدیک تر از او به اوست. «نحن اقرب الیه من حبل الوریث» (سوره ۵۱/آیه ۱۵):

دوست نزدیک تر از من به من است وین عجب تر که من از وی دورم
چه کنم با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم
مولوی از داستان کسی که طالب گنج بود و در خواب دید که به او گفتند که تیری رها کن تا جای
گنج را بیابی و... نتیجه می‌گیرد که:

آن چه حق است اقرب از حبل الوریث تو فکندی تیر فکرت را بعید
ای کمان و تیرها برتاخته گنج نزدیک و تو دور انداخته
و از اشعار منسوب به حضرت امیر علیه السلام است که:

اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر

«تعبیری را که حافظ به کار می‌برد (نیز) می‌خواهد بگوید انسان مظهر تام است و مظهر اتم است. مظهر جمیع اسماء و صفات الهی است. از انسان به جام جم و... تعبیر می‌کند عرفا معتقدند انسان، قلب انسان، روح انسان، معنویت انسان، همان جام جهان‌نماست اگر انسان به درون خود نفوذ بکند، اگر درهای درون به روی انسان باز شود از درون خودش تمام عالم را می‌بیند. این دروازه‌ای است به روی همه هستی و همه جهان. چون از اینجا یعنی از درون است که درها به روی حق باز می‌شود و حق را که انسان ببیند، همه چیز را می‌بیند»^{۱۲}

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد
(۱۴۲/۲)

بیدلی در همه احوال خدا با او بود او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد
مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش کاو به تأیید نظر حلّ معما می‌کرد
گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم گفت آن روز که این گنبد مینا می‌کرد
(۱۴۲۱/۵)

توجه به طبیعت:

در تفکرات عرفانی غالباً توجه به خود و درون‌گرایی، همه چیز از جمله طبیعت را تحت الشعاع قرار

داده است. در حالی که در قرآن کریم توجه به طبیعت به عنوان یکی از راه‌های رسیدن به حق در کنار توجه به خود مطرح است: «سنرهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یبین لهم انه الحق» (فصلت ۵۳) طبیعت از آیات خدا و از منابع شناخت و معرفت حق است. همان طور که قلب و دل آیت خدا و منبع معرفت است.

رابطه انسان و طبیعت

این که آیا انسان با طبیعت بیگانه است یا آشنا از جمله مباحثی است که به لحاظ داشتن نقش موثر در مسئله تعلیم و تربیت می‌بایست مورد توجه قرار گیرد. رابطه انسان و طبیعت ممکن است به دو صورت باشد:

۱. رابطه ای بیگانه: مثل رابطه مرغ و قفس، چاه و یوسف ...

۲. رابطه ای آشنا: مثل رابطه کشاورز و مزرعه، بازرگان و بازار، عابد و معبود ...

به طور اجمال در خصوص نظریه اول باید گفت: برقرار کردن این نوع رابطه، اگر متأثر از این تفکر باشد که روح انسان قبلاً به تمام و کمال در عالم دیگر آفریده شده است. همان گونه که نظریه بعضی از فلاسفه یونانی و هندی در دنیای قبل از اسلام است. از نظر اسلام کاملاً مردود است.

صدر المتألهین در تفسیر آیات ۱۲ تا ۱۵ سوره مؤمنون می‌گوید: «من نظریه «جسمانیة الحدوث» بودن و «روحانیة البقا» بودن روح را از این آیه کشف کردم. وقتی که قرآن درباره انسان بحث می‌کند می‌گوید: ما انسان را از خاک آفریدیم... مرحله به مرحله نطفه شد. نطفه علقه شد، علقه مضغه شد. بعد استخوان و بر روی استخوان گوشت پوشیده شد. تا می‌فرماید: «ثم انشأناه خلقاً آخر» همین ماده و طبیعت را ما تبدیل کردیم به چیزی دیگر و روح، یعنی روح زائیده همین طبیعت است، روح مجرد است ولی مجرد زائیده از ماده است. جای دیگر نبوده که کامل شده باشد که اینجا در قفس قرار گرفته باشد. اینجا در دامن مادر خوش است. طبیعت مادر روح انسان است. ۱۳

ولی اگر به این منظور گفته شود که در من انسان، نفخه رحمانی دمیده شده است و نفخه رحمانی نباید اسیر جسم خاکی و بعد جسمانی شود یا به تعبیر دیگر طبیعت نباید مانعی برای رشد و تعالی و عروج من به سوی کمالات باشد و روح زائیده از جسم من نباید در حد جسم متوقف بماند، درست است.

«اگر از دامن طبیعت برنخیزی و بالا نیایی، در طبیعت می‌مانی و یک موجود طبیعی می‌شوی» ثم

رددناه اسفل السافلین ... » و اگر انسان در اسفل السافلین که طبیعت است ماند و بالا نرفت برای او دنیا دیگر جهنم می‌شود و «آمه هاویه ...» مادرش همان جهنم است.^{۱۴} و نظریه دیگر که رابطه طبیعت و انسان را رابطه ای آشنا می‌داند نظر اسلام است. اسلام طبیعت را در خداشناسی در کنار دل قرار داده است. تا آشنا بودن آن دو را به همگان بنمایاند. طبیعت نه تنها از نظر اسلام مذموم نیست بلکه کتاب معرفت خداوندی است:

به نزد آن که جانش در تجلی است همه عالم کتاب حق تعالی است
حافظ خود با طبیعت آشناست و اگر فراق را مطرح می‌کند و از درد فراق می‌نالند و یا اگر ماندن طایر روح را در خاکدان جسم حیف می‌شمارد به معنای قبول نظریه خلق و کمال روح هر انسان قبل از پیدایش جسم او نیست. طبیعت برای حافظ وسیله معرفت است:

مراد ما زتماشای باغ عالم چیست؟ به دست مردم چشم از رخ تو گل چیدن

(۳۹۳/۴)

بلبل ز شاخ سرو به گلبنگ پهلوی می‌خواند دوش درس مقامات معنوی

(۴۸۶/۱)

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل تا از درخت نکته توحید بشنوی

(۴۸۶/۲)

به بستان رو که از بلبل طریق عشق گیری یاد به مجلس آی کز حافظ سخن گفتن بیاموزی

(۴۵۴/۴)

مرا به کار جهان هرگز التفات نبود رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست
خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت
از زبان سوسن آزاده ام آمد به گوش کاندرا این دیر کهن حال سبکباران خوش است

(۴۳/۶)

یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

(۴۰۷/۱)

چون صبا مجموعه گل را به آب لطف شست کج دلم خوان گر نظر بر صفحه دفتر کنم

(۳۴۶/۷)

در چمن هر ورقی دفتر حالی دگر است حیف باشد که ز حال همه غافل باشی

(۴۵۶/۴)

به هر حال این دسته از عرفای اسلامی - مانند حافظ - این عالم را وطن اصلی خود نمی دانند و عالم مادّه را جایگاهی مناسب برای خود نمی شناسند. آنها دورمانده از اصلند و جویای وصل. داستان طوطی و بازرگان مولوی تمثیل مناسبی برای این دوری است.

در این داستان می آموزد که «موتوا قبل ان تموتوا». «اخرجو من الدنيا قلوبکم قبل ان تخرج منها ابدانکم».

بمیرای دوست قبل از مرگ اگر می زندگی خواهی

که ادیس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

آری، حافظ با طرح صحیح انسان شناسی و طبیعت شناسی مذهبی به عنوان دو عنصر اساسی در جهان بینی به زدودن زنگارهای ناشی از تفکرات غیراصیل از چهره گوهر ارزشمند تفکر اسلامی (یعنی توحید) پرداخته و با برقرار کردن ارتباطی دقیق بین انسان و عالم و عالم و خدا چگونگی ارتباط انسان و خدا را در قالب ذوق و هنر شعری خویش گنجانده است و در عالی ترین شکل، توحید عرفانی را زمزمه می کند:

چون دم وحدت زنی حافظ شوریده حال خامه توحید کش بر ورق انس و جان

و به رهرو راه توحیدی می آموزد که اگر دستش را از دامن غیر بردارد و دلش را به نور حق روشن کند و به ثمره لطیف تعلیم و تربیت که توحید است برسد، ولایت تامّه و حکومت مطلقه الهی را در همه عوالم مشاهده می کند:

خسروا گوی فلک در خم چوگان تو باد ساحت کون و مکان عرصه میدان تو باد

(۱۰۸/۱)

همه آفاق گرفت و همه اطراف گشاد صیت خلق تو که پیوسته نگهبان تو بساد

(۲/قطعه ۳۲)

ای که انشاء، عطارد صفت شوکت توست عقل کل چاکر طغراکش دیوان تو بساد

(۱۰۸/۳)

طیره جلوه طویی قد دلجوی تو شد غیرت خلدبرین ساحت ایوان تو باد

(۱۰۸/۴)

نه به تنها حیوانات و نباتات و جماد هر چه در عالم امر است به فرمان تو باد

(۱۰۸/۵)

پی‌نوشت‌ها:

۱. تاریخ تصوف، دکتر قاسم غنی، ج ۱، ص ۱۵.
 ۲. لغت نامه دهخدا.
 ۳. تاریخ تصوف، دکتر قاسم غنی، ج ۱، ص ۲۳.
 ۴. سوره مریم، آیه ۱۲.
 ۵. منیة المرید، ص ۴۳.
 ۶. همان جا.
 ۷. اصول کافی و امالی شیخ صدوق، به نقل از سخن خدا، مجموعه احادیث قدسی، سید حسن شیرازی، ص ۲۴۴.
 ۸. همان جا.
 ۹. سوره زمر، آیه ۱۸.
 ۱۰. نهج البلاغه، به تصحیح علینقی فیض الاسلام، کلمات قصار و حکمت ۳۱۱.
 ۱۱. احادیث مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر، ص ۱۱۴.
 ۱۲. تماشاگه راز، شهید مطهری، ص ۱۸۰.
 ۱۳. انسان کامل، شهید مطهری، ص ۱۲۳.
 ۱۴. همان، ص ۱۲۴.
- * شماره غزل‌ها بر اساس نسخه قزوینی است. در مواردی که از نسخه خانلری استفاده شده است، حرف (خ) در کنار شماره‌ها نشانه نسخه خانلری است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی